

نکته ۱:

چنانکه گفتیم «معرفه بودن» یعنی «شناخته شدگی مصداق» و «نکره بودن» یعنی «ناشناختگی مصداق» و لذا تعریف و تنکیر عبارتند از «تعیین فردی یک مفهوم» و «لا تعین فردی یک مفهوم».

حال: می‌توانیم بگوییم وقتی واضح لفظ را برای معنایی قرار می‌دهد (مقام وضع کردن) باید لاجرم، مفهوم را معین کرده باشد و این همان است که به آن تعین جنسی می‌گوییم.

حال: اگر گوینده خواست آن لفظ را در همان معنای کلی استعمال کند و جنس آن را اراده کند، می‌تواند آن را همراه با «ال جنس» استعمال کند و می‌تواند بدون «ال جنس» آن را استعمال کند. و لذا در مثال «الماء ماء» (حمل اولی)، هر دو لفظ در معنای جنس استعمال شده است و همچنین در مثال «زید رجل»، رجل در معنای جنس استعمال شده است.

اما اگر گوینده خواست آن لفظ را بر مصادیق انطباق دهد (حمل شایع) در این صورت، اگر انطباق و حمل بر مصداق شناخته شده است (مثل اینکه می‌گوییم الرجل که منطبق بر زید است و عقد الوضع در آن انطباق «رجل» بر «زید» است)، واضح لفظ عرب، لفظ «ال» (عهد) را برای این صورت وضع کرده است. پس وقتی می‌گوییم «جائی الرجل»، الرجل یک معنای ترکیبی دارد که عبارت است از «فرد شناخته شده از مفهوم معین مرد».

و اگر گوینده خواست آن لفظ را بر مصداق ناشناخته حمل کند، واضح تنوین را برای آن وضع کرده است. پس: در «زید رجل»، چون رجل در معنای جنس استعمال شده است، صرفاً حاکی از جنس است ولی در «جائی الرجل» و «جائی الرجل» چون «الرجل» منطبق بر مصداق شده است (در عقد الوضع)، لاجرم به معنای «فرد شناخته شده از رجل» و «فرد ناشناخته از رجل» است.

نکته ۲:

در ذیل بحث از ادات عموم، گفتیم که «ال» که بر سر مفرد می‌نشیند، به معنای استغراق نیست و لذا «مفرد محلی به ال»، صرفاً مطلق است و نمی‌تواند به معنای عموم باشد و لذا «ال استغراق» در صورتی که بر «جنس» (مفرد) وارد شده باشد، را دارای فرض نمی‌دانیم.

نکته ۳:

۱. اما «جمع محلی به ال» در بحث از عموم گفته‌ایم که دلالت «جمع محلی به ال» ناشی از وضع این هیأت برای افاده عموم است.^۱ و لذا «ال» در «جمع محلی به ال» نه عهد است و نه جنس.

^۱ . ن ک: درسنامه اصول، سال چهارم، ص ۲۸



۲. این نکته مورد پذیرش مرحوم آخوند هم هست. ولی در مقابل گروهی علت اینکه «جمع محلی به ال» افاده عموم می‌کند را چنین تقریر کرده‌اند: «جمع (علما) هم بر ۳ نفر صدق می‌کند و هم بر ۴ نفر و هم ... و «ال»، اشاره به بالاترین مرتبه جمع است که شامل همه افراد می‌شود.»

«پس «ال» در «العلما» هم «ال» تعریف است که بالاترین مرتبه جمع را معین می‌کند.»

۳. مرحوم آخوند بر این مطلب اشکال می‌کند که در «علما» ۲ مرتبه معین است و بقیه مراتب نامعین است و آن ۲ مرتبه که معین است، اقل مراتب (۳ نفر) و اکثر مراتب همه است:

«وَأما دلالة الجمع المعروف باللام على العموم مع عدم دلالة المدخول عليه ، فلا دلالة فيها على إنها تكون لأجل دلالة اللام على التعيين، حيث لا تعين إلّا للمرتبة المستغرقة لجميع الأفرأ ، وذلك لتعين المرتبة الأخرى ، وهي أقل مراتب الجمع ، كما لا يخفى.»^۱

۴. بر مرحوم آخوند اشکال شده است که «اقل مراتب» معین نیست چرا که معلوم نیست «زید + عمرو + بكر» مراد است یا «زید + خالد + هند» و یا ... در حالیکه «جميع الافراد»، معین است و فروض مختلف ندارد.^۲

◀ چهار نکره

۱. چهارمین لفظی که به عنوان «لفظ مطلق» معرفی شده است، نکره است.

۲. قبل از طرح سخن مرحوم آخوند لازم است چند اصطلاح را تعریف کنیم:
(یک) فرد مردّد:

در کلمات مرحوم آخوند اصطلاح «فرد مردّد»، به مفهوم «هذا او غيره» تعریف شده است. اما مطابق تعریف فلاسفه (شهید مطهری)، فرد مردّد یک فرد معین است که برای ما ناشناخته است. طبق اصطلاح آخوند، فرد مردّد، مصداق در عالم خارج ندارد، چرا که هیچ چیز در عالم خارج مصداق «یا این یا آن» نیست ولی مطابق تعریف فلاسفه، هر فردی که در عالم موجود است و لذا فی الواقع معین است ولی برای ما ناشناخته است، فرد مردّد است.

(دو) فرد منتشر:

فرد منتشر یک مفهوم کلی است که عبارت است از - مثلاً - از «یکی از انسان‌ها». این مفهوم بر هر فردی از افراد انسان صدق می‌کند ولی با مفهوم کلی «انسان» متفاوت است.

^۱ . كفاية الاصول، ص ۲۴۵

^۲ . ن ك: حقائق الاصول، ج ۱، ص ۵۵۲



۳. مرحوم آخوند می نویسد:

«ومنها : النكرة مثل (رجل) فى (وجاء رجل من أقصى المدينة) أو فى (جئنى برجل) ولا إشكال أن المفهوم منها فى الأوّل ، ولو بنحو تعدّد الدالّ والمدلول ، هو الفرد المعین فى الواقع المجهول عند المخاطب المحتمل الانطباق على غیر واحد من أفراد الرجل .

كما إنّه فى الثّانى ، هى الطبيعة المأخوذة مع قيد الوحدة ، فىكون حصّة من الرجل ، وىكون كلياً ينطبق على كثيرين ، لا فرداً مردداً بين الأفراد .

وبالجملة : النكرة - أى [ما] بالحمل الشائع ىكون نكرة عندهم - امّا هو فرد معین فى الواقع غیر معین للمخاطب ، أو حصّة كلية ، لا الفرد المردّد بين الأفراد ، وذلك لبداهة كون لفظ (رجل) فى (جئنى برجل) نكرة ، مع إنّه ىصدق على كلّ من جىء به من الأفراد ولا ىكاد ىكون واحد منها هذا أو غيره ، كما هو قضية الفرد المردّد ، لو كان هو المراد منها ، ضرورة أن كلّ واحد هو هو ، لا هو أو غيره ، فلا بد أن تكون النكرة الواقعة فى متعلق الأمر ، هو الطبیعى المقيد بمثل مفهوم الوحدة ، فىكون كلياً قابلاً للانطباق ، فتأمل جيداً.^۱

توضیح:

۱. در «جاء رجل»، چون بالاخره آنکه آمده است یک نفر بوده است، پس مراد فردی است که فى الواقع معین است ولى نزد مخاطب نامعلوم است.
۲. و این به نحو تعدد دال و مدلول است چرا که «رجل» به «جنس مردّد» اشاره دارد ولى اینکه مصداق آن ناشناخته است، از تنوین فهمیده مى شود.
۳. ولى در مثال دوم: «جئنى برجل»؛ «رجل» اشاره به جنس مرد دارد و تنوین اشاره به «یکی از مردان» دارد.
۴. [ما مى گوئیم: مطابق اصطلاح فلاسفه، مثال اول فرد مردّد است و مثال دوم فرد منتشر. ولى در ادامه مرحوم آخوند، مطابق با اصطلاح اول از فرد مردّد، به صراحت مى فرماید که نکره در مثال اول و مثال دوم فرد مردّد نیست و البته اشاره ای هم به فرد منتشر نمى کند].
۵. پس نکره (یعنى آنچه به حمل شایع نکره است و مصداق نکره به حساب مى آید) فرد مردّد نیست چرا که تمام نکره ها (هم در مثال اول و هم در مثال دوم) بر افراد صدق مى کنند در حالیکه «هذا او غيره» بر هیچ فردى صدق نمى کند.

^۱ . كفاية الاصول، ص ۲۴۶



